فرهنگ سازى و نيروپرورى

جواد محدثى

انگيزه هاى برتر

نيروى محرك انسان براى تلاش، «انگيزه» و «اراده» است. هر چه انگيزه قوى تر و اراده استوارتر باشد، حجم كار و دقت عمل و استمرار در فعاليت نيز بيشتر و خستگى و يأس، كمتر خواهد بود.

از اين قاعده، يك «برنامه» پديد مى آيد و آن اينكه براى تقويت انگيزه ها و نيز تكيه بر انگيزه هاى قوى تر بايد تلاش كرد، تا شاهد تلاش بيشتر و خستگى ناپذيرترى بود. عشق و ايمان، به عنوان دو عامل مهم انگيزه آفرين و انگيزه پرور، مى تواند مورد توجه قرار گيرد. شور و عشق، آدمى را پرتوان و سرشار از نيرو و انگيزه مى كند و «عاشق، ز رنج، گريه و زارى نمى كند ...».

ايمان به يك مبدأ بالاتر و خداى دانا كه حساب و كتاب و پاداش و عقاب در دست اوست، نيز تلاش خالصانه و بى ادعا و بدون چشمداشت حتى تشويق از سوى مردم را در پى دارد. آن كه خدا را هميشه حاضر و ناظر مى بيند، چه كارگر روزمزد باشد، چه كارمند استخدامى، چه شاغل آزاد، جدى تر و درست تر كار مى كند; اما فاقد اين گونه انگيزه برتر، يا از كار خسته مى شود، يا از كار مى دزدد، يا كارش را ريايى انجام مى دهد.

چرا پيامبران الهى، آن همه نستوهى و جديت و تلاش خستگى ناپذير از خود نشان مى دادند؟ چون هم «عشق» به كار خويش داشتند، كه هدايت و سعادت مردم بود، هم «ايمان» به خداوند داشتند، كه تقويت كننده انگيزه عمل است، هم چشمداشت آنان به خدا و اجر الهى و ثواب اخروى و رضاى حق بود، نه پسند مردم يا «احسنت» و «بارك الله» اين وآن.

در قرآن كريم، بارها از پيامبران الهى، با اين ويژگى كه «از مردم اجر و مزدى نمى خواستند» ياد شده است. [1] كسى هم كه بنا را بگذارد بر انجام دادن «كارهاى پيامبرانه»، يا «شيوه هاى پيامبرانه در كارها»، از همين پشتوانه پايان ناپذير برخوردار خواهد بود. سوختن براى روشنگرى ديگران، بيرون از دايره حسابگريهاى مادى و مردمى است و كار عاشقانه، انگيزه اى قوى تر از ماديات و مزايا و حقوق مى طلبد.

ياران كه اسير دكه دارى شده اند

از جبهه خشم و خون فرارى شده اند

يك روز قرارداد جان مى بستند

افسوس كه امروز ادارى شده اند [2]

فراتر از شكل و ظاهر

ارزيابى هر عمل، گاهى با چشم سطحى بين و با نگاه به شكل و ظاهر آن انجام مى گيرد، و گاهى به محتوا و درونمايه توجه مى شود. در فعاليتهاى فرهنگى و فرهنگ سازى، بايد به نگاه و چشم دوم مجهز بود و كار فرهنگى را با مقياسهاى سودآورى يا بازدهى مادى و فورى، يا نمود خارجى و شكلى نبايد محاسبه كرد.

«تربيت يك انسان»، خود بزرگ ترين پاداش و دستمزد يك «مربى» است و انسان سازان با توجه به ارزشِ كار خويش، نبايد چشمداشت مادى داشته باشند. شيرينى و لذت و بهره روحى كه يك عنصر فرهنگى از تلاش خود مى برد، خلأ روحى او را پر مى كند و برترين مشوق اوست.

همان گونه كه خوب درس خواندن دانش آموزان، رنجها و خستگيهاى معلمان را از تنشان به در مى برد و به آنان لذت روحى مى بخشد، هاديان جامعه و فرهنگسازان نيز، اجر خود رادر هدايت يافتن افراد مى برند و همين برايشان كافى است. در توصيه هاى رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به اميرمؤمنان، آن گاه كه وى را در پى مأموريتى به يمن فرستاد، اين كلام نورانى ديده مى شود:

«يا على! ... لاََنْ يَهدىَ اللّهُ على يَدَيْك رَجُلاً خيرٌ لك ممّا طلعَتْ عليه الشمسُ و غَرَبتْ.» [3]

«اى على! اگر خداوند به دست تو كسى را هدايت كند، براى تو بهتر از هر چيزى است كه خورشيد بر آنها تابيده و غروب كرده است.»

با اين ديد، آنكه براى خدا و در مسير هدايت و تعالى انسانها گام بر مى دارد، با متراژهاى مادى و معيارهاى ريالى ارزش كار خود را ارزيابى نمى كند و بُعد مثبت و سازنده عمل، مهم ترين دلخوشى و شيرين ترين لذت او از كار خويش است.

ساختن، نه ويران كردن

كارهاى افراد، گاهى سازنده است و گاه ويرانگر، گاهى شفابخش است و گاه بيمارى زا، گاهى درمان است و گاه درد، گاهى نورافشانى است گاه ظلمت پراكنى، گاهى هدايت است و گاه گمراهگرى. كسى كه موقعيت خود و ارزش كار خويش را مى شناسد و مى داند كه در جايگاهى قرار گرفته كه اگر دشمن در آن حضور داشت، چه اندازه تخريب مى كرد و آتش مى زد، به حساسيت كار خود آگاه تر مى شود و خويش را پيوسته در يك «سنگر» حس مى كند كه اگر سستى كند يا غافل شود، سنگر به دست رقيب مى افتد و همه زحماتش بر باد مى رود.

احساس «سنگربانى»، هم اميدآفرين است، هم انگيزه آفرين، هم افزاينده تحمل و شكيب در برابر ناملايمات و كاستيها و حتى بى مهريها!

ما خط شكنان جبهه ايثاريم

تركش خور غم، از آتش ديداريم

تا پاتك باطل نزند ضربه به ما

در برج نگهبانى حق، بيداريم [4]

البته كار ساختن، دشوارتر از تخريب و ويرانگرى است و به راه آوردن، سخت تر از گمراه كردن است; ليكن اجر الهى هم به تناسب همين دشوارى كار، مضاعف است. آنچه طبيب دلسوز را بر سر بالين بيمارش، بيدار نگه مى دارد و آنچه به پرستار، قوت قلب و اميد و انگيزه مى دهد، محتواى مثبت كار است كه در طى آن بيمار، جان خود را باز مى يابد، يا دردمند به آرامش و راحتى مى رسد. اين نتيجه، هرگز قابل ارزشگذارى با معيارهاى مادى نيست.

الگوسازى

قوى ترين عاملى كه بر انديشه، رفتار و عمل انسانها تأثير مى گذارد، شخصيتهاى الگويى و الگوهاى رفتارى است. اگر بتوانيم خودمان با انديشه و سخن و متانت و ايمان و پاكى و تعهد، يك «الگو» شويم، ديگران نيز از ما سرمشق مى گيرند; چون به گفته بزرگان: تأثير عمل يك فرد بر هزار نفر، بيش از تأثير حرف هزار نفر بر يك فرد است. اين همان كلام سعدى است كه: «دو صد گفته، چون نيم كردار نيست.»

اگر بتوانيم الگوهاى شايسته و انسانهاى زبده و كامل و خودساخته را كه شايسته اند براى ديگران در پيمودن درست راه زندگى «سرمشق» باشند، معرفى كنيم، باز هم به آنان خدمت كرده ايم; چون اين نيز نوعى انگيزه آفرينى و فردسازى است.

آنان كه كار فرهنگى مى كنند، مى توانند از طريق تشويق خوبان، قدردانى از پاكان متعهد و ايثارگران فداكار، مطرح كردن كار خوب انسانها، معرفى شخصيتهاى اثرگذار، به ديدار رفتن و به ديدار بردن نسبت به آنان كه حتى نگاه به چهره شان اثرگذار است، تا چه رسد به بودن با آنان و زيستن در فضاى معنوى حياتشان، نشر سرگذشتهاى خوب و حكايات سازنده، نگارش داستانها و رمانهاى خوب، ساختن فيلمهاى مؤثر و دهها از اين قبيل كارها، بذر ايمان و طهارت و عمل صالح را در دلها بكارند.

در جامعه، هر كس به لحاظى مورد قدردانى و تشويق قرار گيرد، موجى از گرايش به همان كار را در ميان افراد پديد مى آورد. از اينجاست كه تشويق كنندگان و جايزه دهندگان بايد نسبت به بازتاب كار خود حساس و دقيق باشند كه چه كسى را به سبب چه كارى مورد تشويق قرار مى دهند و او را چهره و قهرمان مى سازند، و اين كار، در چه كسانى چه نوع تأثيرهايى بر جا مى گذارد.

جوان گرايى

وادى شعار يك وادى است و ميدان عمل، ميدانى ديگر. نيروهاى جوان جامعه را بايد مورد توجه قرار داد، ميدان تلاش و هنرآفرينى را برايشان باز كرد و فراهم ساخت، از خلاقيت و نيرو و تحرك آنان بهره گرفت، حس «ابراز شخصيت» آنان را ارج نهاد و ارضا كرد، به آنان شخصيت و ميدان انتخاب داد، اما همه اينها با نظارت و هدايت، تا شتاب بيش از حد آنان را از جاده به بيرون پرت نكند و روحيه پرشتاب آنان، فعاليتها و تصميمهايشان را خام و نسنجيده بروز ندهد.

ميدان عملى كه براى جوانان بازتر است و قدرت جسمى و نوآوريهاى فكرى اى كه دارند، مى تواند پشتوانه بسيارى از برنامه هاى اجتماعى و فرهنگى باشد. آنان هنوز به بى حالى و سستى دوران پيرى نرسيده اند و بيمارى و زمين گيرى سراغشان نيامده و آفتاب عمرشان در اوج درخشش است، نه لب بام. پس مى توانند خلاقيت داشته باشند.

حضرت امير ـ عليه السلام ـ در پندى حكيمانه مى فرمايد:

«عباداللّه! الآنَ فاعْمَلوا، وَ الاَْلْسُنُ مُطلقةٌ و الأبدانُ صحيحةٌ و الأعضاءُ لَدْنَةٌ وَ المُنقَلَبُ فسيحٌ و المجالُ عريضٌ.» [5]

«اى مردم! هم اكنون كار كنيد، كه زبانها باز است و بدنها سالم و اعضاء نرم، و ميدان و مجال هم گشوده و باز و عريض است.»

اين ويژگيها در جوانان بيشتر از ميانسالان و سالخوردگان است. ساختن نيروهاى لازم و مفيد و تربيت عناصر مورد نياز، از ميان اين قشر آينده ساز، بهتر و پرثمرتر است.

كادرسازى

در فرهنگ سازى، توجه به تربيت «كادرهاى لازم» جايگاه مهمى دارد. بر اساس «نياز»، بايد به تربيت «نيرو» پرداخت. در جامعه ما، سربازگيرى براى جبهه «اسلام»، «انقلاب» و «ميهن اسلامى» چگونه و چه مقدار است؟

جايگزين براى نيروهايى كه در طول سالهاى پس از انقلاب، از دست رفته اند، كجا تربيت مى شود؟ نيروهايى كه به دلايلى تركش خورده و آسيب ديده و از رده خارج شده اند، چه برنامه ها و تلاشهايى براى بازسازى آنان و برگرداندنشان به جبهه ارزشى اسلام و انقلاب صورت مى گيرد؟

به برخى از بزرگان وقتى گفته مى شود:

«اگر اكنون، اول انقلاب بود و شما با تجارب 25 ساله انقلاب، در شرايط اول پيروزى قرار مى گرفتيد، چه كارهايى مى كرديد كه هم اكنون گمان مى كنيد جاى آن خالى است؟»

پاسخ مى دهند:

«به كادرسازى براى انقلاب و تربيت نيروهاى زبده و كارآمد براى عرصه هاى گوناگون و مورد نياز مى پرداختيم ...»

و اين، بسى آموزنده و راهگشاست و شايد از مهم ترين كارها باشد. وقتى انسان به همه كارها نمى رسد و به همه ايده آلهايش دست نمى يابد، بايد «به گزينى» كند و لازم ترين و مفيدترين كارها را برگزيند، درباره آنها فكر و برنامه ريزى و عمل كند.

كلام حضرت على ـ عليه السلام ـ در اين باره چنين است:

«اِنَّ رأيَك لا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَىء، فَفَرِّغْهُ لِلأهمّ.» [6]

«انديشه تو ظرفيت و گنجايش هر چيزى را ندارد، پس آن را براى آنچه مهم تر است فارغ و خالى كن.»

اين همان اولويت بندى در كارها و برنامه ها و به كارگيرى نيروها و فرصتهاست. آيا «كادرسازى» براى اسلام و انقلاب، از اين اولويتهاى درجه يك به شمار نمى آيد؟ و آيا «آينده نگرى» در اقداماتِ فرهنگى و بهرهورى درست و حكيمانه از نيروها و استعدادها و زمينه ها، نشان عقل و خردمندى در استفاده از مواهب و نوعى «شكر عملى» نسبت به نعمتها نيست؟

سنت تدريج

بسيارى از كارهاى فرهنگى ـ شايد همه آنها ـ در دراز مدت و با گذر زمان به بار مى نشيند و ثمر مى دهد. چشم اندازى وسيع و دوردست تر را بايد در نظر گرفت و در كنار كارهاى فورى و فوتى و مقطعى و اورژانسى، حتماً به برنامه هاى درازمدت انديشيد و براى «آينده» كار كرد.

بعضى مى خواهند نتيجه كارشان را خيلى زود ببينند و رويش بذرى را كه مى كارند، شاهد باشند. اين در زراعت، پذيرفتنى است، ولى در كارى كه با روح و جان و انديشه انسانها سر و كار دارد و در «فرهنگ سازى» چه طور؟

كار فرهنگى، كار ساختمان سازى يا توليدى نيست كه «نمود» و «اثر» آن دفعى و سهل المشاهده باشد. از اين رو حوصله و برنامه ريزى و حسابگرى و كاشتن بذر و به انتظار محصول نشستن، از شرايط نخستين اين گونه كارهاست و «برداشت پيش از موعد» و «چيدن ميوه قبل از رسيدن» هم آن را خراب و بى ثمر مى كند. هم شروع كار و اقدام، بايد سنجيده باشد، هم ميوه چينى و درو، در فصل معين. در هر دو زمينه به دو حديث كوتاه اشاره مى كنيم.

امام صادق ـ عليه السلام ـ مى فرمايد:

«مَنْ اِبتدأ بِعَمَل فى غيرِ وَقْتِهِ، كانَ بلوغُهُ فى غير حينِه.» [7]

«كسى كه كارى را در غير وقتش آغاز كند، آن كار، بلوغ نابهنگام خواهد داشت.»

حضرت امير ـ عليه السلام ـ در كلامى درباره برداشت محصول پيش از موعد، مى فرمايد:

«... و مُجْتَنِى الثَمَرةِ لِغير وقتِ ايناعِها، كالزّارعِ بغير اَرْضِه.» [8]

«آنكه ثمره و ميوه را در غير وقتِ رسيدنش مى چيند، همچون كسى است كه در زمين ديگرى زراعت كاشته است (يعنى دستاوردى از اين تلاش نخواهد داشت).»

از اين رو آنان كه رهاورد تلاش فرهنگى خود را با «آثار» يك موج مهاجم ضد فرهنگى و ضد اخلاقى مقايسه مى كنند، گرفتار يأس شده، روحيه خود را مى بازند و كار فرهنگى را بى اثر مى پندارند، يا دست كم، «كم تأثير» مى بينند.

چنين نيست! درست است كه تخريب آسان تر از «بنا»ست و ويران كردن زودتر از «ساختن» به ثمر مى رسد، ولى انسان خودساخته مى تواند بر جامعه اثر تدريجى بگذارد; مثل پيامبران و مصلحان و رهبران انقلابى. تازه، اگر سيل مهاجم همه جا را فراگرفته باشد، در برابر آن تلاش محدود و ضعيفى هم صورت گيرد، ستودنى است و دست روى دست نهادن و تسليم «موج» شدن را هيچ منطق و خردى نمى پذيرد.

حس همگانى

هر چند انسانهاى زبده و خلاّق و مبتكر، بر جامعه اثر گذارند و موج آفرين، تلاش جمعى و مشاركت و حضور همگانى، اثرگذارتر است. هر كس بايد ميدان نفوذ و شعاع تأثيرگذارى و حيطه خود را بشناسد و دست كم در همان محدوده به «وظيفه» عمل كند،

ـ چه آنكه قلمى در دست دارد و مى نويسد;

ـ چه آنكه دوربينى بر دوش گرفته و خط ايمان را بر «نوار فيلم» مى نگارد;

ـ چه آنكه سلاحش زبان است و ميدان دفاعش كلاس و مدرسه و دانشگاه و مسجد.

البته براى مقابله با موج فراگير، «سد دفاعى فراگير» لازم است، تا آنچه جمعى مى بافند، جمع ديگر پنبه نكنند و آنچه در يك مجموعه ساخته مى شود، از سوى مجموعه ديگر تخريب نشود; اما ... تكليفهاى فردى هم سر جاى خود پابرجاست و اگر هر كس در حد خود كار كرد، آرامش وجدان هم خواهد داشت، هر چند نتواند جلوى سيل را بگيرد.

گر چه از داغ لاله مى سوزيم

ما همان سربلند ديروزيم

چون به تكليف خود عمل كرديم

روز فتح و شكست، پيروزيم [9]

صورت مطلوب تر آن است كه در شرايط حاكميت اسلام و تصدى پست ها و مشاغل اجرايى كليدى از سوى متعهدان و مؤمنان به «مبدأ» و «معاد»، اصلاح امور از همان بالاها انجام گيرد، تا در بدنه نظام هم اثر بگذارد. برنامه هاى كلان فرهنگى سنجيده تر باشد، برنامه ريزان و عهده داران مسؤوليتهاى كليدى از دلسوزترينها انتخاب شوند، از موضع مقتدرانه قانون، با متجاوزان به مرزهاى عفاف و ارزش و حق، برخورد شود.

ولى ... وقتى در جايى رخنه اى است كه فساد از آنجا به سطح جامعه درز مى كند، يا بعضى دگرانديشان از فضاى كريمانه نظام، براى سمپاشى، زهرافشانى و تخريب، سوء استفاده مى كنند و سلامت روحى و فكرى جوانان برايشان مطرح و مهم نيست، اين وضعيت موجب سلب مسؤوليت و سقوط تكليف از دردمندان و آگاهان خطرشناس نمى شود.

بايد كار جمعى و هماهنگ شود، تا هر چه ديرتر، بادهاى مسموم و خزان آفرين، به مزرعه هاى نجابت و شكوفه هاى نورس ايمان دست پيدا كنند.

اگر وضع بدتر از اين شود و ما در جلوگيرى از آن گامى برنداشته باشيم، آيا پاسخى خواهيم داشت؟ وقتى دشمن «كار فرهنگى» را بر مبارزه سياسى و حمله نظامى ترجيح مى دهد، دوستان چرا از كار فرهنگى مأيوس شوند و اين سنگر را خالى كنند؟

آنچه روشن و بديهى است، ضرورت كار فرهنگى و فرهنگ سازى است; اما مصداق آن و نمونه هاى مؤثر و كارساز، در شرايط مختلف فرق مى كند. آنچه ضرورى است، «نيروپرورى» است، ولى كجا و با چه شيوه اى و براى كدام هدفى؟ جاى فكر و دقت است.

كسى كه نداند چه زمانى بايد چه كارى كند، قافيه را باخته است و از كاروان بازمانده است. «زمان شناسى» در هر كارى عامل كاميابى است، در كار فرهنگى بيشتر. اين توصيه نبوى از يادمان نرود كه: «الأمور مَرهونةٌ باوقاتِها» ; [10] «هر سخن جايى و هر نكته مقامى دارد.»

راستى ... هم اكنون زمان چيست؟ چه كارى بهتر مى تواند «فرهنگ ساز» و «نيروپرور» باشد؟ براى اين سؤال و يافتن جواب درست، فكر كنيم!

پى نوشت :

[1] - از جمله ر.ك: سوره يونس (10) آيه 72; سوره يوسف (12) آيه 104; سوره فرقان (25) آيه 57; سوره شعرا (26) آيات 109، 127، 145، 164، 180; سوره سبأ (34) آيه 47; سوره ص (38) آيه 86; سوره يس (36) آيه 21; سوره شورى (42) آيه 23.

[2] - برگ و بار ، ص 303.

[3] - ميزان الحكمه ، حديث 21135 (واژه هدايت).

[4] - برگ و بار ، ص 289.

[5] - الحياة ، حكيمى، ج 1، ص 323.

[6] - همان، ص 308.

[7] - بحارالانوار ، ج 68، ص 338.

[8] - نهج البلاغه ، صبحى صالح، خطبه 5.

[9] - برگ و بار ، ص 181.

[10] - الحياة ، ج 1، ص 315.